

کدام عمق نفوذ استراژیکی؟

علی شکوهی

تجربه شوروی برای درس گرفتن بسیار پر بار است. کمونیست‌ها به خصوص جریان مارکسیست آن معتقد بودند که سرنوشت محتوم و جبری همه جوامع سرمایه‌داری چنین است که به سوسیالیسم برسند و این را براساس سوسیالیسم علمی توجیه می‌کردند. بنابراین از نظر ایدئولوژیک معتقد بودند که سقوط جوامع سرمایه‌داری حتمی و نزدیک است. بر این اساس وقتی در شوروی یک انقلاب سوسیالیستی رخ داد، آنان تصور کردند که کاتالیزور تبدیل جوامع سرمایه‌داری به سوسیالیسم فراهم آمده است و اکنون با حمایت این کشور از جنبش‌های کمونیستی دیگر کشورها، کارگران همه جهان متحد می‌شوند و دیر نیست که شاهد وقوع انقلاب‌های متوالی در همه کشورهای جهان باشیم. با این تحلیل، شوروی با همه احزاب چپ دنیا پیوند خورد و چندین جریان را به صورت موازی در همه جهان مورد حمایت قرار داد. دولت‌هایی مانند ویتنام که با ارتش‌های سرمایه‌داری در حال جنگ بودند، جنبش‌های استقلال‌طلب که علیه استعمار و سلطه خارجی می‌جنگیدند، احزاب کمونیست و همسو که تقریباً در تمامی کشورهای جهان فعال شده بودند، اتحادیه‌های کارگری که در درون کشورهای سرمایه‌داری دست به اعتصاب و مبارزه مدنی می‌زدند، جملگی اهرمها و ابزارهای شوروی در مبارزه علیه نظام مسلط سرمایه‌داری به حساب می‌آمدند. این کشور با داشتن این عمق نفوذ استراتژیک در نهایت نتوانست تحقق آن ادعای انقلابی را که جبر تاریخی تصور می‌کرد، شاهد باشد و در نهایت شکست خورد و فرو پاشید و تلاش 70 ساله کمونیست‌های آرمانگرا ناکام ماند.

بررسی دلایل اصلی و واقعی سقوط نظام کمونیستی شوروی برای همه ما مهم است. شاید بتوان با اشاره به توطئه نظام سرمایه‌داری یا وجود جریان نفوذی در هیات حاکمه شوروی یا برجسته کردن طراحی کشورهای غربی برای وقوع انقلاب‌های رنگی و مخملی در کشورهای اقماری بلوک شرق، کار تحلیل را ساده کرد اما این روش ما را به دلایل اصلی و واقعی نمی‌رساند. عوامل اصلی سقوط شوروی را باید در توسعه نیافتگی و وضعیت نظام اقتصادی و ساختار حکومتی غیرمردمی و نارضایتی توده‌های مردم از حاکمان و حاکمیت نظام خشن و سرکوبگر و تبعیض و تحقیر ملت‌های سازنده کشور شوروی و موارد مشابه جست‌وجو کرد و در یک کلام باید در درون این کشور جست و نه در بیرون. عوامل بیرونی

تنها در آن بستر مساعد درونی امکان اثرگذاری دارند و دیدیم تا امکان ظهور اراده مردم فراهم شد يكباره انفجار قومیت‌ها و شورش عمومی مردم و فروپاشی شوروی رخ داد.

این نکات را گفتم تا به ایران خودمان برسیم زیرا معتقدم جمهوری اسلامی گفتمانی را انتخاب کرده است که بی‌شبهت به تجربه شوروی نیست. رهبران انقلاب ایران با این تصور که ظرفیت ایجاد تغییرات اساسی در حوزه مناسبات بین‌المللی را دارند، خود را داوطلبانه در يك طرف منازعات جهانی قرار داده‌اند و طبعاً دستگاه پژوهشی و دانشگاهی همسو با این گفتمان و رسانه‌های تبلیغاتی نظام در تلاشند تا امکان وقوع این تحولات را تئوریزه کنند. آنان فکر می‌کنند با تکیه بر توان کشورهای اسلامی و مردم مسلمان می‌توان نظم عادلانه‌ای را جایگزین نظام طالمانه حاکم بر جهان کرد و با بازتوزیع قدرت و ثروت جهانی، سهم ملت‌های مسلمان را افزایش داد و از جمله دنیا را واداشت که به حذف رژیم اشغالگر قدس تن بدهد و موجودیت کشور واحد فلسطین را در کل این سرزمین به رسمیت بشناسد. ابزارهای جمهوری اسلامی در این منازعه مشخص است. موقعیت ژئوپلیتیکی و حساس خلیج فارس، جمعیت و منابع انسانی مناسب، نفت و دیگر منابع مادی کشور، ظرفیت ایدئولوژیک تشیع و عمق نفوذ استراتژیک ایران در برخی از کشورها نظیر عراق، لبنان و یمن، اصلی‌ترین سرمایه‌ای است که امیدواری برای تحقق آن هدف بزرگ را در میان رهبران ایران ایجاد کرده است. بر این باورم که بررسی درست و بدون پیش‌فرض واقعیات جهان و منطقه ما را به نتایج دیگری می‌رساند و این امیدواری را زایل خواهد کرد.

اولاً میزان نفوذ و اثرگذاری اعتقادی جمهوری اسلامی در جهان قابل مقایسه با شوروی سابق نیست. شوروی تقریباً در تمامی جهان دارای احزاب همسو و همفکر بود و نفوذ تشکیلاتی و سازمان‌یافته داشت و این در حالی است که ما تنها در برخی از کشورهای اسلامی دارای محبوبیت نسبی بوده‌ایم.

ثانیاً در مقایسه با سال‌های نخستین تشکیل جمهوری اسلامی، ما نفوذ معنوی و آرمانی اولیه خودمان را در بسیاری از کشورهای جهان سوم و اسلامی از دست داده‌ایم و حتی در بسیاری از محافل و جوامع شیعه هم فاقد طرفداران جدی هستیم.

ثالثاً حضور ما در برخی از کشورها اساساً تثبیت شده نیست و کاملاً متزلزل می‌نماید. ما در لبنان در میان شیعیان حزب‌الله محبوب هستیم اما معلوم نیست بقیه جریان‌ها حاضر به همکاری با ایران اسلامی بشوند. در عراق ما در بسیاری از محافل شیعی نفوذ داریم اما کم نیستند جریان‌های شیعی و روحانیونی که با ما مخالفند. بگذریم که

دامنه نفوذ امریکا و کشورهای عربی منطقه هم در عراق کمتر از ایران نیست و عملاً شاهد اثرگذاری آنان بر اوضاع سیاسی این کشور هستیم. در سوریه هزینه سنگینی انجام دادیم اما هنوز جایگاه ما در آینده این کشور روشن نیست و گفته میشود حتی ترکیه مخالف اسد الان بیش از ایران در حال بهره‌برداری اقتصادی و سیاسی از منافع این کشور است. در یمن تا زمانی که جنگ است و ما از حوثی‌ها حمایت می‌کنیم آنان هم با ما همراه خواهند بود اما با وقوع صلح و تثبیت اوضاع، معلوم نیست موقعیت ایران در این کشور چگونه خواهد بود. نیروهای فلسطینی که قطعاً در این وضعیت به کمک ما چشم دوخته‌اند و در وضعیت متفاوت اصلاً معلوم نیست که در کنار ما بایستند. وضعیت نفوذ معنوی و سیاسی ایران در دیگر کشورهای منطقه مانند افغانستان، پاکستان و کشمیر، آذربایجان، ترکیه و... قطعاً مبهم‌تر است.

رابعا برای رسیدن به هدفی مانند ایجاد نظم جدید جهانی حتماً باید بسیاری از کشورهای منطقه و جهان را با خود همراه کنیم که تاکنون اتفاق نیفتاده است و دلیلی ندارد که مدعی تحقق این امر در آینده نزدیک و حتی دور بشویم. کشورهای اسلامی و دولت‌های منطقه تنها پیگیر منافع ملی خودشان هستند و در این مسیر با ایران منافع مشترک ندارند و به همین دلیل کمتر کشوری حاضر است با جمهوری اسلامی حتی همکاری متعارف اقتصادی و سیاسی داشته باشد و تحت فشار امریکا، عملاً با اقدامات تحریمی این کشور همراهی نکند.

خامسا اگر مقدمه واجب برای تحقق هدف جهانی جمهوری اسلامی، اخراج امریکا از منطقه باشد باید بگوییم که هیچ چشم‌اندازی برای این امر وجود ندارد. امروز امریکا بیش از مقطع پیروزی انقلاب اسلامی در کشورهای منطقه پایگاه نظامی و نفوذ سیاسی و رابطه اقتصادی دارد. نقشه پایگاه‌های نظامی امریکا در کشورهای همسایه ایران نشان می‌دهد چشم‌انداز کوتاه‌مدت برای اخراج امریکا از منطقه وجود ندارد. بعید است که خروج خفت‌بار امریکا از افغانستان را بتوانیم به حساب اقدامات ایران بگذاریم یا از وضعیت ایجادشده در افغانستان خیلی خوشحال شده باشیم چون رفتن يك تهدید و جایگزینی تهدیدی دیگر جای خوشحالی ندارد.

ادامه دارد